

(آپارتمانی دو خوابه. ته‌مانده‌ی صبحانه روی میز غذاخوری. فرزند روبه‌روی آینه)
 فرزند: اساسن برلین کثرت‌گرا ست. به عقیده‌ی برلین توهم بزرگ آدمی مونیسیم (monism) یعنی یگانه‌انگاری‌ئه. به همین دلیل او یکی از مخالفان سرسخت کمونیسیم، فاشیسم یا هر اندیشه‌ی جزم‌گرای دیگه ست. به عقیده او آرمان‌ها و ارزش‌ها مثل فرهنگ‌ها و خلق و خوی‌ها، متکثرن. اما برلین صراحت داره که کثرت‌گرایی رو نباید با نسبی‌گرایی یکی دانست. در مقاله‌ای به نام " راه فکری من " با صراحت می‌نویسه: " من نسبی‌گرا نیستم. نمی‌گویم : من قهوه را با شیر دوست دارم شما بدون شیر. به همان قیاس هم من مهربانی را می‌پسندم و شما اردوگاه‌های کار اجباری و مرگ را. " بنابراین کثرت‌گرایی شامل عقاید و ارزش‌هایی می‌شه که علیه انسان یا جانداران دیگه نیست. بنا به اصل کثرت‌گرایی امکان این هست که آدم‌ها با آرمان‌ها و ارزش‌های گوناگون توی دنیا حضور داشته باشن و ضرورتن با هم دیگه دشمنی نکنن. این یعنی لیبرالیسم. تساهل و لیبرالیسم نتیجه‌ی تفکر کثرت‌گرا ست. لیبرالیسم نه زاینده‌ی یگانه‌گرایی‌ئه که می‌گه فقط آرمان‌های من حقیقی هستنند و آرمان‌های دیگران بی‌ارزش. و نه زاینده‌ی نسبی‌گرایی که می‌گه ارزش‌های من به من تعلق داره و ارزش‌های شما به شما و هیچ‌کس نمی‌تونه ادعا کنه حق با اون‌ئه. برلین معتقد بود دو توهم بشر رو دچار دردسر کرده. یکی توهم نسبیت. یعنی این که همه‌ی ارزش‌ها کم و بیش اعتبار و صحت دارن. یکی هم وجوب علیت یا موجبیت به این معنا که انسان به موجب جبر علی کاملاً مجبور‌ئه. با این طرز تفکر هر کاری رو که آدم بکنه می‌شه توجیه کرد. هر کس می‌تونه هر کاری بکنه هر جرمی مرتکب بشه بعد بگه نمی‌تونست از انجام اون کار خودداری کنه چون همین‌جور بار اومده و به اصطلاح اقتضای طبیعتش اون بوده.

(فرزند کاری می‌کند که شماره‌گیر تلفن همراهش بی صدا شود. سپس با تلفن همراه خود شماره‌ی تلفن ثابت خانه را می‌گیرد. گوشی را می‌گذارد روی مبل و می‌رود سوی میز تلفن و وانمود می‌کند دارد به شماره‌ی کسی که زنگ زده نگاه می‌کند.)
 فرزند: بیا مامان‌ت‌ئه. خودت بیا جواب بده به من چه.
 (تلفن همچنان زنگ می‌خورد. گوشی را برمی‌دارد.)

فرزند: بله؟

سلام.

مرسی. شما چه‌طورین؟

توی اتاق خواب‌ئه.

در رو قفل کرده باز نمی‌کنه من برم لباس م رو بپوشم.

آره.

یه ساعت دیگه مصاحبه تلویزیونی دارم باید لباس بپوشم و آماده بشم ولی در رو باز نمی‌کنه. تو رو خدا شما یه چیزی به‌ش بگین.

آره، اعصابم رو خورده کرده. من با این اعصاب نمی‌دونم چه جوری برم مصاحبه.

مهشید! مامان‌ت می‌خواد باهات صحبت کنه.

مهشید!

جواب نمی‌ده.

نه خواهش می‌کنم. خداحافظ.

(گوشی را می‌گذارد.)

واقعا برات متاسفم. برای خودم هم متاسفم. من وقتی نمی‌تونم روی تو تاثیر بذارم که می‌خورم درباره‌ی فلسفه حرف بزنم. وقتی آدم نتونه زندگی خودش رو درست کنه که می‌خوره ادعا کنه فلسفه می‌تونه زندگی آدم رو عوض کنه... در رو باز کن مهشید! به خدا می‌زنم در رو می‌شکونم‌ها! البته تو همین رو می‌خواهی برای همین من در رو نمی‌شکونم. نمی‌تونم من رو وادار کنی به زور متوسل بشم. بعدش هم، زورم می‌آد بعدش پول بدم برای تعمیر در. خودم رو پاره می‌کنم تا پول به دست بیارم اون وقت پول بدم برای تعمیر در؟ تو رو خدا ببین. به من ساعتی پول می‌دن حرف بزنم اون وقت ببین چه طوری داری وقتم رو تلف می‌کنی، اعصابم رو خورد می‌کنی! تازه بعدش هم این پول زبون بسته رو لابد باید بدم به روان‌پزشک که من و تو رو مداوا کنه. فقط بگم از حرف‌هایی که زدم هیچ پشیمون نیستم. امکان نداره حرف‌هام رو پس بگیرم. اگه این‌جا توی خونه‌ی خودم حق اظهار نظر نداشته باشم که می‌خورم ادعا کنم باید آدم‌ها آزاد باشن حرف بزنن. گه می‌خورم درباره‌ی پلورالیسم حرف بزنم. در رو باز کن مهشید. از اخلاقم خوشتر نمی‌آد؟ طرز فکرم رو قبول نداری؟ گه می‌خوری قبول نداشته باشی. اگه فکر کردی طلاق می‌دم کور خوندی. از این خبرها نیست. من تا عوض نکنم تا اون طرز فکر مزخرفت رو تغییر ندم که می‌خورم که زنده‌م.

(با تلفن ثابت شماره‌ای می‌گیرد. اشغال است.)

آیزیا برلین مقاله‌ی مهمی داره که درباره‌ی مفهوم *intelligentsia* و پیشینه‌ی تاریخی این واژه و تفاوت اساسی اون با مفهوم *intellectual*. در ایران کلمه‌ی روشن‌فکر رو در برابر *intellectual* استفاده می‌کنیم ولی هیچ واژه‌ی خاصی برای *intelligentsia* نداریم. در ترجمه‌ها اون رو معمولن یا همان روشن‌فکر ترجمه کرده‌ن یا به معنای تحصیل‌کرده‌گان که هیچ‌کدوم شون درست نیست. به نظر برلین *intelligentsia* رو نمی‌شه به معنای تحصیل‌کرده‌گان به کار برد. اون در مقاله‌ش می‌گه هم مفهوم و هم واژه‌ی *intelligentsia* اصل روسی داره و در قرن نوزده وضع شده. روسیه در اون سال‌ها به کشور عقب‌مانده و به اصطلاح امروزی‌ها به کشور رو به توسعه بود. یه کشور فئودالی پر از روستایی‌های بی‌سواد و نیمه‌گرسنه و حکومتی اگه نگیم مستبد، از نوع حکومت‌های الیگارشی و کلیسای ارتدکس متحجر، کلیسایی که بر خلاف کلیسای رم سنت بحث عقلانی در اون وجود نداشت. خب، در چنین جامعه‌ی عقب‌مانده و گرفتار استبداد حکومت سیاسی و تحجر کلیسایی امکان اندیشیدن آزاد و شرایط لازم برای رشد بنیان‌های روشن‌فکر وجود نداشت. اگر هم داشت اون اندازه نیرومند نبود که بتونه به جریان اصلی و مسلطی در جامعه تبدیل بشه. به همین دلیل به نظر برلین به استثنای چند روشن‌فکر انگشت‌شمار که توی مقاله‌ش از اون‌ها نام برده جریان اصلی در روسیه همان جریان قدرت‌مند و نیرومندی بود که برلین اون‌ها رو با عنوان *intelligentsia* دسته‌بندی می‌کنه. حالا به نظر برلین فرق این دو دسته چی‌ئه؟ فرق شون در این‌ئه که *intellectual* یا روشن‌فکر اندیشه‌ساز‌ئه و برای خودش درباره‌ی مسایل مهم صاحب

اندیشه‌ی مستقل‌ته اما intelligentsia صاحب اندیشه‌ای از خودش نیست. در به‌ترین حالت بیش‌تر گوینده‌ی اندیشه‌ی دیگران‌ته. با این توضیح برلین من فکر می‌کنم intelligentsia رو باید به معنای کوشنده‌گان فرهنگی و سیاسی ترجمه کرد تا بشه این‌ها رو از روشن‌فکرها جدا کرد. کوشنده‌ی فرهنگی و سیاسی هر فکر و اندیشه‌ای رو که پسندید به کار می‌بره تا جامعه‌ی خودش رو دگرگون کنه. پس عملن فعال سیاسی هم هست با آرمان‌ها و اهداف سیاسی مشخص. در فعالیت‌های فرهنگی خودش هم هدف سیاسی مهمی رو برای دگرگون کردن وضع سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی خودش دنبال می‌کنه. بر اساس ارزش‌های اخلاقی خودش، هنر و ادبیات و هر فکر و اندیشه‌ای رو که مشخصن در خدمت اجتماع نباشه و نتونه مثل ابزار در مبارزه‌ی سیاسی و فرهنگی برای به‌بودی وضع اجتماع به کار گرفته بگیره، نفی می‌کنه. در حقیقت intelligentsia یا کوشنده‌ی فرهنگی و سیاسی فاقد آزاداندیشی‌های یه روشن‌فکر مستقل‌اندیش‌ته و در چنبره‌ی تعصبات نظری و اخلاقی خودش فقط به اصولی پای‌بند‌ته که به خاطر اون‌ها مبارزه می‌کنه.

(با تلفن ثابت شماره می‌گیرد. اشغال است.)

برلین بر اساس تفاوت مفهومی این دو واژه فرانسه و انگلیس قرن نوزده رو با روسیه‌ی همان زمان مقایسه می‌کنه و به این نتیجه می‌رسه که چون روسیه کشوری عقب‌مانده بود و سنت تفکر و روشن‌فکری نیرومندی نداشت برای کوشنده‌گان فرهنگی و سیاسی این کشور از نویسنده و شاعر گرفته تا روزنامه‌نگار و معلم و وکیل و پزشک و... چیزی که اهمیت داشت استفاده‌ی ابزاری از اندیشه و ادبیات بود. به همین دلیل آدم‌های شاخص intelligentsia در روسیه نویسنده‌های جزوه‌های سیاسی، شاعران اجتماع‌گرا و متفکران سیاسی بودند که کاملن آگاهانه از ادبیات حتی در مواردی از ادبیات بسیار نازل کشورشون برای اعتراض‌های اجتماعی استفاده می‌کردند. این کوشنده‌گان عمیقن اعتقاد داشتند که جامعه رو باید به عقلانیت و پیشرفت مجهز کرد. پس فقط یک نوع اندیشه و یک نوع ادبیات، ادبیات متعهد به عقلانیت و پیشرفت از نظر اون‌ها مورد قبول و پذیرش بود. ولی در همون زمان در پاریس ایده‌ها و اندیشه‌های گوناگون در برخورد با هم در جریان بودند. باورها، ایدئولوژی‌ها، نظریه‌ها در برخورد با هم فضای عمومی عقاید رو شکل می‌دادن. هیچ ایدئولوژی خاصی یا هیچ نظم مشخصی از مفاهیم نمی‌تونست بر جامعه چنان تسلطی پیدا کنه که فضای عقب‌مانده یا متحجری ایجاد بشه.

(با تلفن ثابت شماره می‌گیرد.)

الو. سلام.

چه‌طوری؟

بد موقع که زنگ نزدم؟

بابا این چه خواهری‌ته که تو داری مهران؟

در اتاق خواب رو از تو قفل کرده. بازش هم نمی‌کنه. تمام لباس‌های من هم اون تو‌ته.

من یه ساعت دیگه البته الان دیگه کم‌تر از یه ساعت دیگه باید تلویزیون باشم قرار مصاحبه دارم.

با هم حرف‌مون شده.

سر هیچ و پوچ.

آخه این درست ئه که وقتی تو حرف یکی رو قبول نداری بری در اتاق رو قفل کنی نذاری آدم لباس خودش رو بپوشه؟ این درست ئه مهران؟

من الان می‌تونم زنگ بزnm به خواهرم بگم بره یه شلوار با سایز من و یه پیرهن مردونه بخره بیاره برام ولی دلم نمی‌خواد خواهرم بدون من و مهشید با هم حرف‌مون شده. به تو زنگ زدم چون تو هم مقصری؟

(خنده‌ی عصبی و از بی‌قراری) آره مقصری پس چی؟ خواهر من که نیست. خواهر تو ئه. به خدا اگه خواهر من همچین رفتاری با شوهرش بکنه شوهرش رو مجبور می‌کنم طلاقش بده.

(خنده‌ی عصبی و از بی‌قراری) درستش این ئه که الان تو پاشی بیای این‌جا خواهرت رو راضی کنی در رو باز کنه یا جریمه‌ت این ئه که برام شلوار و پیرهن بخری

(خنده‌ی عصبی و از بی‌قراری) تو رو خدا مهران شوخی نمی‌کنم. بیا این‌جا به دادم برس.

کی می‌تونی بیای؟

نه. خیلی دیر ئه.

سر این که من گفتم اگه آدم به زن‌های دیگه فکر کنه فکرهای ناجور کنه هیچ اشکالی نداره چون کاری نکرده.

خب نمی‌خواستم دروغ بگم.

اگه قرار باشه توی خونه‌ی خودم توی روابط دوطرفه‌ی خودم با کسی که باهش زیر یه سقف زندگی می‌کنم ریاکاری کنم دیگه خیلی بی‌چاره‌ام.

دیگه نمی‌خوام دروغ بگم. صبح بیدار شد دید من به قول فقها جنب شدم. پرسید چرا؟ من هم صاقانه گفتم خواب سکسی دیدم.

(می‌خندد.) الان شهلا باهات ئه؟

خب خدا رو شکر. من ازت یه سوالی می‌کنم تو رو به اون مارکس که می‌پرستی‌ش (خنده‌ی عصبی و از بی‌قراری) آره می‌پرستی‌ش دیگه.

خیلی خوب تو رو به بچت قسم فقط راستش رو به‌م بگو.

تو هیچ‌وقت به سکس با زن‌های دیگه فکر نمی‌کنی؟

مرسی. مرسی.

من می‌ذارم روی بلند گو. تو یه بار دیگه این حرفت رو تکرار کن که فکر نکنه من الکی دارم ادای حرف زدن با تو رو درمی‌آرم.

آخه چرا؟

از چی خجالت می‌کشی؟

پس بیا این‌جا این رو به خواهرت بگو.

من به‌ش گفتم دروغ ئه اگه آدم بگه به‌ش فکر نمی‌کنم چون فکر کردن یا فکر نکردن دست خود آدم نیست. الان تو می‌تونی جلوی خودت رو بگیری با من حرف نزنی. الان تو جلوی خودت رو گرفتی گفتی حاضر نیستی صدا از بلندگو پخش بشه ولی نمی‌تونی جلوی خود رو بگیری خواب‌های

سکسی نبینی. نمی‌تونی جلوی خودت رو بگیری فکرهای سکسی درباره‌ی زن‌های دیگه نکنی. این فکر و خیال‌ها هیچ ربطی به دوست داشتن یا دوست نداشتن زن خود آدم نداره درست‌ه؟ درباره‌ی همین‌ها داشتیم حرف می‌زدیم مهران. بعد خواهرت ازم پرسید اگه پنج سال بره زندان من چی کار می‌کنم؟ با زن‌های دیگه رابطه برقرار می‌کنم؟ گفتم آره. مهران تو خودت خداوکیلی اگه شهلا چند سال بره زندان با هیشکی رابطه برقرار نمی‌کنی؟

مرسی. مرسی. من هم همین رو می‌گم.

حالا اگه جرات داری این رو به شهلا بگو.

آره باید راستش رو بگی.

به هر حال مرسی که به من راستش رو گفتی. اگه به‌م می‌گفتی نه، من فکر می‌کردم یا داری دروغ می‌گی یا عیب و ایراد داری.

آخه برای چی باس دروغ می‌گفتم؟ من همین کار رو دیگه نمی‌خوام بکنم.

خواهرت با بستن اون در و محروم کردن من از وسایلم داره من رو تنبیه می‌کنه که به‌ش بگم عذر می‌خوام ولی اگه من بگم عذر می‌خوام دروغ گفتم اون داره من رو مجبور می‌کنه دروغ بگم. مثل این‌ه که زن آدم توقع داشته باشه اگه رفت زندان به‌ش غذای درست و حسابی ندادن شوهرش هم غذای درست و حسابی نخوره. اگه کتکش زدن لابد شوهرش یکی رو بیاره که حسابی از اون یارو کتک بخوره تا در همه حال با زنش یکی باشه. این احمقانه ست قبول داری؟

مرسی. مرسی. ای کاش این‌جا بودی همه‌ی این‌ها رو خودت به خواهرت می‌گفتی.

بین شاید الان مهشید فکر می‌کنه من اصلن باهات حرف نمی‌زنم. شاید فکر می‌کنه الکی دارم وانمود می‌کنم باهات حرف می‌زنم. لطفن تو زنگ بزنی این‌جا که صدای زنگ تلفن رو بشنوه و لطفن اگه نیومد گوشی رو برداره روی پیام‌گیر پیام بذار که باورش بشه داشتیم با هم حرف می‌زدیم. باور کن تاثیر داره مهران. نمی‌دونم چه حسابی‌ه که تو رو خیلی قبول داره.

مرسی.

(گوشی را می‌گذارد.)

الان مهران زنگ می‌زنه. لطفن بیا با برادرت حرف بزنی بین برادر جان‌ت چی می‌گه. اون هم مثل من‌ه. پس برادرت هم آدم مزخرفی‌ه که مثل من فکر می‌کنه آره؟

(صدای زنگ تلفن)

بیا این گوشی لامسب رو بردار! مهشید! بیا این گوشی مادر قحبه رو بردار! خیلی آدم مزخرفی هستی مهشید!

صدای مهران: مهشید! سلام. بیا گوشی رو بردار مهشید! من و فرزاد داشتیم تا الان با هم حرف می‌زدیم. مهشید!

(فرزاد گوشی را برمی‌دارد.)

الو!

در رو باز نمی‌کنه.

آره بابا، مطمئنم بلایی سر خودش نیاورده. فقط می‌خواد من رو نگران کنه که ازش عذرخواهی کنم، کاری که امکان نداره بکنم چون کار نادرستی نکردم که عذرخواهی کنم. اگه کار نادرستی کرده بودم مسلمان الان صد بار عذرخواهی می‌کردم.

الان چی کار کنم مهران؟

من الان می‌تونم اون در رو بشکونم اما نمی‌خوام خشونت به خرج بدم. نمی‌خوام اصلن خرج بی‌خود رو دستم بذارم. گرچه تا همین الان کلی خرج روی دستم گذاشته چون در اولین فرصت باید برم پیش روان‌پزشک چون مهشید داره قشنگ با این رفتارش من رو روانی می‌کنه مهران. وقتی می‌شه این مسایل رو با گفت و گو حل کرد چرا آدم‌ها کاری می‌کنن که آدم عصبی بشه؟ تو واقعن نمی‌تونی یه تک پا بیای این‌جا؟ نمی‌شه امروز نری سر کار مرخصی بگیری بیای این‌جا لطفن؟

به خدا خجالت می‌کشم زنگ بزنگ به خواهرم. برای من برای خود مهشید افت داره زنگ بزنگ مشکل رو با خواهرم در میون بذارم. به تو هم خجالت می‌کشیدم زنگ بزنگ ولی بالاخره باید به یکی زنگ می‌زدم باهاش حرف می‌زدم. فکر کردم کی بهتر از تو. فکر کردم اگه تو حرف‌هام رو تایید کنی لابد دیگه از خر شیطون می‌آد پایین. تو رو که قبول داره این‌جوری بهت بی‌اعتنایی می‌کنه دیگه تکلیف من روشن‌ئه.

آره، می‌تونم الان به اون‌ها زنگ بزنگ بگم ببخشید من نمی‌تونم پیام چون فلان اتفاق برام افتاده ولی نمی‌خوام این کار رو بکنم مهران! نمی‌خوام خواهرت به همین راحتی برنده بشه به همین راحتی من رو مجبور کنه دروغ بگم. می‌خوام اگر هم دروغ می‌گم خودم خواسته باشم دروغ بگم نه که اون مجبورم کرده باشه.

راستش رو بخوای ممکن‌ئه به سرم بزنگه به اون‌ها زنگ بزنگ اصل ماجرا رو بگم. بگم زنگ در رو قفل کرده کت و شلوارم، پیرهن‌هام توی اون اتاق‌ئه. لباس‌هام رو نمی‌ده که پیام سر مصاحبه. هر جور که فکر می‌کنم می‌بینم حاضرم عین حقیقت رو بگم که اون‌ها بفهمن همه بفهمن با کی دارم زندگی می‌کنم.

مهشید! به خدا اگه تا پنج دقیقه‌ی دیگه در رو باز نکنی همین کار رو می‌کنم.

نخند مهران. من خیلی عصبانی‌ام. فهمیدم چی کار کنم. در رو باز نکن مهشید. می‌دونم چی کار کنم. الان زنگ می‌زنم تاکسی تلفنی. همین‌جوری با همین رکابی و شورت مامان‌دوز می‌رم سوار تاکسی می‌شم. به هیشکی هم ربط نداره اصلن دلم می‌خواد این‌جوری برم بیرون. چه عیبی داره؟ اصلن یه فکر به‌تر. چادر نماز مادرم رو سرم می‌کنم.

(به مهران) مادرم برای وقت‌هایی که می‌آد پیش ما یه چادر نماز گل‌گلی گذاشته این‌جا، آره، این رو سرم می‌کنم می‌رم بیرون. به راننده‌ی تاکسی تلفنی می‌گم جلوی یه بوتیک نگه داره قشنگ می‌رم تو واسه خودم شلوار و پیرهن مردونه می‌خرم. آره، راهش همین‌ئه. خداحافظ مهران. ببخشید من وقت ندارم خیلی دیرم شده. گوشی رو قطع می‌کنی من زنگ بزنگ تاکسی تلفنی؟

مرسی.

(شماره می‌گیرد.)

الو!

سلام. تاکسی تلفنی سرو؟

صبح به خیر آقا.

می‌شه لطفن یه ماشین بفرستید برای اشتراک ۶.

مرسی. (گوشی را می‌گذارد.)

فکر کنم شنیدی چی کار می‌خوام بکنم. می‌بینی که از عذرخواهی خبری نیست. حالا در رو باز می‌کنی یا نه؟ خیلی خب.

(وارد اتاق دیگر می‌شود و با چادر نماز مادرش برمی‌گردد. جلوی آینه خود را برانداز می‌کند.)
اصلن کی گفته مردها باید کت و شلوار بپوشن و زنها چادر و دامن. این تقسیم‌بندی‌ها رو چرا باید به همین راحتی قبول کنیم؟ مرسی. مرسی مهشید! مرسی. باعث شدی خیلی جدی درباره‌ی این موضوع فکر کنم. یعنی چی که آدم‌ها رو مجبور می‌کنن با پوشاک جنسیت‌شون از هم متمایز بشه؟ مرسی. بحث امروز رو یه جورهایی پیوند می‌زنم به همین. آدم باید آزاد باشه جورری که دلش می‌خواد لباس بپوشه. این حق طبیعی آدم‌ه که خودش تصمیم بگیره چی بپوشه. اتفاقن آیزیا برلین یه نظر مهمی داره درباره‌ی آزادی مثبت و آزادی منفی که به من حق می‌ده هر جور دلم می‌خواد لباس بپوشم ولی به تو حق نمی‌ده با بستن اون در نذاری من لباس بپوشم.
(صدای زنگ خانه. فرزاد به آیفون جواب می‌دهد.)

بله؟

الان می‌آم پایین.

خداحافظ مهشید.

(در را باز می‌کند اما بی‌آن‌که بیرون برود در را می‌بندد. لحظه‌ای سکوت.) ای شیطون! خیلی زرنگ‌تر از این حرف‌هایی. هیچ اشکالی نداره. می‌خوام بگم مرسی که باعث شدی خودم رو بشکونم برم بیرون. به جون مادرم خداحافظ. تا ده می‌شمرم اگه تا ده شمردم و تو در رو باز نکنی به جون مادرم با همین چادر گل‌گلی می‌رم بیرون. یه فرصت دارم بهت می‌دم که بیای بیرون و به‌خاطر رفتارت ازم عذرخواهی کنی. یک. دو. سه. چهار. پنج. شش. هفت. هشت. نه. ده. خیلی خب. خداحافظ.

پایان

اسفندماه ۱۳۸۷

بازنویسی

۹ خرداد ۱۳۸۸

هر گونه استفاده‌ی نمایشی از این متن بدون اجازه‌ی کتبی نویسنده رفتاری خلاف قانون و غیراخلاقی است.

all rights reserved

STAGE RIGHTS

According to international law you can't produce a play until you've got the author's permission.
So please contact me – m_yaghoubec@yahoo.com